

باب گفتگو

این گفت‌وگو را به موضوع «ایرانی بودن» اختصاص داده‌ایم. روشن است که موضوعی به این وسعت به فضایی بیش از آنچه یک شماره از مجله می‌تواند داشته باشد، نیاز دارد. از این رو، حوزه‌های مشخصی را برگزیدیم و بحث را به آن محدود کردیم. در انتخاب این حوزه‌ها کوشیده‌ایم «ایرانی بودن» را در چارچوب امروزی آن بررسی کنیم و به جوانبی از این مسئله بپردازیم که کمتر در سایر نشریات به آن توجه می‌شود و نیز مسائلی که به گمان ما تجربیات جهان در سال‌های اخیر فوریت و اهمیت گفت‌وگو درباره آنها را نشان داده است. از جمله این مسائل، موضوع چگونگی همزیستی اقوام مختلفی است که در ایران زندگی می‌کنند، خود را ایرانی می‌دانند و با این نام خود را می‌شناسند. تعدد این اقوام در کشور ما به حدی است که هر یک از زبان یا مذهب یا آداب و رسوم مشترک را نمی‌توان تنها یکی همچون یگانه ملاک «ایرانی بودن» بحساب آورد بدون آنکه به جنبه‌ای از واقعیت لطمه وارد شود.

مقاله «اقوام و قومیت در کتاب‌های درسی ایران» مشکلات و راه‌حل‌های (نه چندان موفق) نویسندگان کتاب‌های درسی را در این زمینه نشان داده است. خانم یاوروی در این مقاله با مقایسه کمی و کیفی شیوه شناسایی و شناساندن اقوام مختلف در کتاب‌های درسی دبستانی، نشان می‌دهد که حتی وقتی هدف نویسندگان حفظ وحدت ملی از طریق تأکید بر خصایص مشترک بین اقوام و تخفیف اختلاف‌های موجود بین آنهاست، این کار بدون مشکل صورت نمی‌گیرد و در پایان کار هم، نقایص آشکاری در آن دیده می‌شود. اما این مشکلات، بیشتر ناشی از اصرار نویسندگان این کتاب‌هاست در بازخوانی تاریخ ایران و تاریخ اقوام ایرانی در آینه ارزش‌ها و معیارهایی که با پیروزی انقلاب و در دوران اولیه شکل‌گیری دولت برآمده از آن، مطرح شدند. و حال آنکه منشاء مشکلات در تبیین و سازماندهی این همزیستی به دورانی باز می‌گردد که تمامی منطقه خاورمیانه و از آن جمله کشور ما قدم به دوران جدیدی می‌گذارد که دوران ساخت و پرداخت دولت-ملت‌هاست. بینش‌های موجود در زمینه چگونگی این همزیستی در این دوران که برای ما با انقلاب مشروطیت آغاز می‌شود و نیز تفکری را که بالاخره در این زمینه غالب شد، توجیح اتابکی در مقاله «ملیت، قومیت و خودمختاری در ایران معاصر» مورد ارزیابی قرار داده است. اتابکی در این مقاله نشان

می‌دهد که چگونه از میان تمامی بینش‌های موجود، بالاخره بینش رضاشاهی غالب گشت و ساختمان استبدادی دولت مدرن، یعنی الگوی دولت رضاشاهی سرنوشت کشور و روابط اقوامی را که در آن زندگی می‌کنند، رقم زد.

در عین حال و در کنار این عوامل داخلی، تغییر و تحولات خارجی به دو صورت در رابطه اقوام ساکن ایران تأثیر داشته‌اند. صورت اول را می‌توان در تأثیر سیاست‌هایی که همسایه‌های ایران برای حل و فصل همین نوع مسائل برگزیدند بر بینش‌های حاکم در ایران مشاهده کرد و صورت دوم این تأثیر سوء را در دخالت آشکار آنان در شکل‌گیری جنبش‌های قومی در ایران. حدود و جوانب مختلف این تأثیرات را کاوه بیات در مقاله «تحولات خارجی و مسائل قومی در ایران» مورد ارزیابی قرار داده است. تعیین حدود و حوزه نفوذ عوامل خارجی بر مسائل قومی در ایران بیانگر واقعیت دیگری نیز هست. و آن اینکه نمی‌توان و نباید ناسازگاری و رودررویی‌های اقوام ساکن ایران با یکدیگر را فقط به نفوذ خارجی وابسته داشت و در فهم وقایع ناگوار به یادآوری آن اکتفا کرد و سیاست‌های اشتباه داخلی و ضعف‌های اساسی در تبیین همزیستی اقوام مختلف را نادیده گرفت. علاوه بر این، نفوذ خارجی همواره به شکل مستقیم و بلاواسطه در ایران عمل نکرده است تا بتوان نقش عوامل داخلی را اغماض کرد. بسیاری از اندیشه‌های خارجی به میانجی افراد و سازمان‌های سیاسی ایرانی در شیوه ارتباط با اقوام مختلف مؤثر بوده‌اند. از این جمله است نفوذ لنینیسم بر اندیشه و عمل سازمان‌های سیاسی چپ در ایران. ارتباط سیاست‌های اتخاذ شده از جانب این سازمان‌ها در زمینه مسائل قومی (ملی) پس از پیروزی انقلاب با این نظریه‌ها در مقاله «چپ و پرسش ملی» مورد نقد قرار گرفته است.

تعدد اقوام ایرانی فقط یکی از معضلات موجود پیش پای کسانی است که امروز در صدد یافتن پاسخی به پرسش «ایرانی کیست؟» می‌باشد. یکی دیگر از این معضلات مستقیماً ناشی از قدمت تاریخ ایران است. در دوره‌های مختلف پاسخ‌های متعدد و گاه متضادی به این پرسش داده شده است. برخی از این پاسخ‌ها بمنزله پاسخی حکومتی یعنی به عنوان یگانه پاسخ پذیرفتنی از جانب حکومت‌ها موضوع تبلیغ و ترویج قرار گرفته‌اند. در عین حال، زودگذر بودن حکومت‌ها که چه بسا ناشی از همین عدم شکیبایی در پذیرش چندگانگی تعلق به ایران باشد، باعث شده‌اند که ما امروز در کشورمان با پاسخ‌های متعددی به این پرسش روبرو باشیم. سیر تاریخی این پاسخ‌های متعدد را احمد اشرف در مقاله «هویت ایرانی» با ذکر مثال و ریشه‌یابی سیاسی - اجتماعی بازگو کرده است. جالب اینکه قدمت چند هزار و یا چند قرنۀ برخی از این هویت‌شناسی‌ها، به تازگی و امروزی بودن آنها خدشه‌ای وارد نکرده است. گویی ما امروز و در لحظات مختلف و تجربیات گوناگون روزمره همه این هویت‌شناسی‌ها را زندگی می‌کنیم. در عین حال تحرکی در تمامی انواع این هویت‌شناسی‌ها به چشم می‌خورد. نه فقط هویت غالب در دوران‌های مختلف تغییر پیدا کرده است، بلکه در درون هریک از این هویت‌شناسی‌ها نیز تغییرات زیادی بوقوع پیوسته است. دو مقاله دیگری را که در این شماره به موضوع «ایرانی بودن» پرداخته‌اند می‌توان در چشم‌انداز همین تحرک مطالعه کرد.

مقاله «در جست‌وجوی ساختارهای نوین منطقه‌ای» فراخوانی است برای باز یافتن گنجینه تاریخی ایران و تحرک بخشیدن و امروزی کردن توانایی‌های آن به جهت حضور فعال‌تر در منطقه. پهلوان بر این

نظر است که امروز می‌توان و می‌باید امکانات جدیدی را در اختیار «ایرانیت» قرار دهیم تا بتوانیم آن را همچون اهرمی برای پیشرفت کشور خویش و منطقه بکار گیریم. «تمدنی بودن» و «منطقه‌ای اندپشیدن» به نظر پهلوان امروز مناسب‌ترین راه و خواناترین شکل حفاظت از «ایرانی بودن» است. این مقاله را که بخش نظری آن در این شماره و راهنمایی‌های عملی‌اش در شماره آینده به چاپ خواهد رسید می‌توان برداشت مثبت و مصالحه‌جویانه از نظریه‌های تمدنی دانست. نظریه‌های که متأسفانه در بسیاری از موارد و از آن جمله در نوشته ساموئل هانتینگتون که در شماره قبل گفتگو به نقد و ارزیابی آن پرداختیم، بیشتر دستاویزی شده‌اند برای خصومت و دشمن‌تراشی و نفی و طرد دیگری.

ثابت نبودن مقوله ایرانی شناسی مضمون مقاله‌ای است که به بهانه فیلم «باشو غریبه کوچک» اثر بهرام بیضایی نوشته شده است. زیر مرآت با یادآوری ساخت و ساز و صحنه‌های فیلم نشان می‌دهد که چگونه وقایع مهم در شناخت ایرانیان از یکدیگر و بازاندیشی تعلق مشترکشان به یک کشور نقش ایفاء می‌کند. مرآت در این مقاله بر امر مهمی در زمینه «خویش‌شناسی» تأکید می‌کند و آن اینکه عواملی که به شناسایی خویشی و خویشاوندی و تعلق داشتن به یک کشور، می‌انجامند باید از عواملی را که این خویشاوندی بر پایه آن شکل گرفته است، جدا کرد. این امر در مورد جنگ واضح است. جنگ با جابجایی جمعیت به آشنایی افراد یک ملت با یکدیگر منجر می‌شود. افرادی که به رغم تمامی تفاوت‌ها، اجزاء ملتی واحد را تشکیل می‌دهند. اما هیچ‌کسی تا به حال جنگیدن در کنار یکدیگر را ملاک تعلق به یک ملت ندانسته است. مرآت به ما نشان می‌دهد که زبان نیز همین نقش را ایفاء می‌کند. زبان مشترک می‌تواند عاملی باشد برای کشف تعلق به یک ملت، اما ملاک تعلق به یک ملت واحد نیست. پیش از کشف هم‌زبانی می‌توان در جمعی پذیرفته شد (همانطور که نایی، باشو را پذیرفت)، اما در عین حال می‌توان به زبانی که جمعی به آن صحبت می‌کنند سخن گفت و همچنان مطرود باقی ماند (همانطور که اهل ده، حتی پس از فهم امکان تکلم باشو به فارسی، باز هم او را نپذیرفتند).

در «دیداری با دکتر محمد مقدم» امید ما این بود که بتوانیم نسل جدید ایران را با بخشی از نقطه نظرهای او پیرامون ایران و ایرانی آشنا سازیم. این نظرها در سال‌های اخیر مجال بازگویی پیدا نکرده‌اند و اگر هم اشاره‌ای به آن بوده است، فقط از جنبه جدلی با آن برخورد شده است و حال آنکه جنبه بسیار مهم دیگری که همانا وطن‌پرستی و جستجوی راهی برای سربلندی ایران و ایرانی است در این نظریه، بکلی نادیده گرفته شده است. در کشور ما، از سویی به علت وجود دوره‌های طولانی استبداد و در نتیجه عدم گفتگویی آزادانه، صریح و آشکار، بین نظریات مختلف و نیز به علت جدا افتادن دولت‌ها از ملت، بسیار بودند نظریاتی که فقط به جرم مقبولیت محدودشان نزد دولت، از چشم ملت افتاده‌اند، و در مقابل، نظریات خامی که فقط به علت طرد از جانب دولت‌ها محبوب ملت‌ها قرار گرفته‌اند. در صورتی که، همانطور که احمد اشرف به درستی در مقاله‌اش یادآور شده است: «آنچه در بادی امر به نظر می‌رسد آن است که هواداران [همه‌گرایش‌ها]... به تفاریق خود را ایرانی می‌دانند و با این نام خود را شناسایی می‌کنند و به هویت ایرانی خویش مباهات می‌کنند و به فرهنگ ایرانی و زبان فارسی مهر می‌ورزند. گرچه هر کدام بر گوشه‌ای و جنبه‌ای از هویت ایرانی بیشتر پای می‌فشارند ولی وجوه مشترک این دیدگاه‌ها را نباید دست‌کم گرفت، باید آنها را باز شناخت و بر ابعاد مشترک پای فشرده و بر سر آنها و هنگام مطرح شدن آنها از دشمنی چشم پوشید

و با سعی صدر و تساهل و مدارای فرهنگی و سیاسی به بحث و گفتگو نشست و از برخورد عقاید و آراء سودجست». فقط در این صورت است که می‌توان به چارچوب و میثاق مشترکی دست یافت که بر مبنای آن همزیستی ایران‌شناسی‌ها و ایران‌دوستی‌های مختلف بتوانند همراه با یکدیگر پاسخگوی الزامات حیاتی کشور باشند. انجام این مهم، امروز و به دست ما، شرط لازم برای کسب مقامی است در تمدن جهانی که شایسته آن هستیم. در این صورت خواهد بود که نسل‌های بعدی و آنان که پس از ما در این مرز و بوم زندگی خواهند کرد، می‌توانند با سربلندی از کشور و تمدن خویش یاد کنند. همانطور که ما امروز وقتی تاریخ تمدن را ورق می‌زنیم می‌توانیم به خود ببالیم که در آن از ایرانیان با این جمله‌ها یاد شده است: «... آنچه از تاریخ ایران با ستایش و تحسین باید ذکر شود این است که بندرت اتفاق می‌افتاد که فرد ایرانی برای جنگ با ایرانیان به مزدوری تن دهد، در صورتی که هرکس می‌توانست یونانیان را برای جنگ با خودشان، اجیر کند». (ویل دورانت، تاریخ تمدن - کتاب اول).

همراه با مجموعه مقالاتی که به موضوع «ایرانی بودن» اختصاص یافته‌اند، دو مقاله دیگر در این شماره به چاپ رسیده‌اند. در این هر دو مقاله بحث بر سر مدرنیته است. سیدمحسن حبیبی با سنجش معماری و شهرسازی تهران در دوران قاجاریه، تأثیر اولین موج مدرنیته را بر پیکر این شهر مورد ارزیابی قرار داده است. حبیبی بر این نظر است که علیرغم ضعف‌های موجود در ایران در این دوران، این رودررویی نابرابر به خلق شیوه جدیدی در شهرسازی در ایران انجامیده است که از هویت خاص خویش برخوردار می‌باشد، او این هویت خاص را «سبک تهران» می‌نامد. سبکی که به دلیل همین برخورداری از هویت تولید مجدد آن امکان یافت.

مسئله مدرنیته و تفاسیر مختلفی که از آن امروزه نزد متفکران غربی وجود دارد، لزوم بازنگری و تلطیف آن، موضوع گفت‌وگویی است که رامین جهانگللو با آلن تورن، جامعه‌شناس فرانسوی انجام داده است. بدعت برخورد تورن با مسئله مدرنیته از بازشناسی امکانات این پدیده در تلفیق و در نتیجه کارآیی مفاهیم جهانشمول با مقولات خاص برمی‌خیزد.

در خاتمه بار دیگر از کسانی که با فرستادن نامه‌ها ما را تشویق و راهنمایی کرده‌اند تشکر می‌کنیم.

پرتال جامع علوم انسانی